

○ تأملی بر چالش منزلت حقوقی و رسالت انقلابی روحانیت در نظریه جمهوری اسلامی

بسیاری از تحلیل‌گران تاریخ ایران، روحانیت شیعه را برخلاف روحانیت اهل سنت، نهادی مدنی و البته «متحد جامعه مدنی» و نه «متحد دولت» تلقی کرده‌اند. در واقع جز در محدود مواردی در دوره‌هایی از صفویه (عمدتاً در اواخر) و قاجار (در اوایل) که پیوند نزدیکی میان «نهاد دین» و «نهاد سلطنت» پدید می‌آید، در باقی موارد چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، روحانیت شیعه به عنوان مدافع جامعه مدنی شیعی و منتقد نهاد قدرت ظاهر می‌شود. البته وجه انتقادی روحانیت نیز هر از گاهی تحت تأثیرهای شرایط سیاسی به صورت «بی‌مهری» یا «بی‌اعتنایی» بروز می‌کرد که از نظر بسیاری از نواندیشان سال‌های پیش از انقلاب اسلامی، مورد انتقاد قرار می‌گرفت، اما با آغاز نهضت اسلامی، وجه انتقادی روحانیت خصلتی «صریح» و «علنی» به خود گرفت که در آن ایام، این «رسالت» را «حرکت انقلابی» و این دسته از روحانیان را «روحانیت انقلابی» می‌نامیدند. به سخنی دیگر، «انقلابی بودن» وصف تشدیدشده وجه مدنی این نهاد بود که در درون نهضت اسلامی بارور شده بود، اما با پیروزی انقلاب اسلامی که بخشی از روحانیت انقلابی جذب ارکان حکومتی شدند، به تدریج



عبدالوهاب فراتی
دانشیار پژوهشگاه
فرهنگ و اندیشه اسلامی

وجه مدنی آن تحت‌الشعاع وجه حکومتی آنان قرار گرفت و مفهوم انقلابی بودن، دچار تحول شد و حتی در پاره‌ای از موارد، هویت خویش را از دست داد و حتی بروضعیت انقلابی «روحانیان خارج از قدرت» نیز تأثیرهایی بسزایی نهاد. اینان نیز در میان «حمایت از نظام اسلامی» و «حراست از وجه مدنیت» نهاد خود، مانده بودند که چه رویه‌ای درپیش‌گیرند. از یک سو، «تداوم وجه مدنی نهاد روحانیت» احیاناً آنان را در موقعیت اپوزیسیون قرار می‌داد و از سوی دیگر، حمایت همه‌جانبه آنان از نظام سیاسی نیز آنان را «محافظه‌کار» می‌نمود. این دو راهی، سبب می‌شد که این پرسش مطرح شود که روحانیت در شرایط پس از نهضت چگونه می‌تواند وجه مدنی - انقلابی خود را حفظ کند تا «شرایط در قدرت بودن یا نبودن» آن را به محاق نکشاند؟ پاسخ به این پرسش، رسالت این نوشتار است.

مقدمه

بدون تردید، عالمان دینی در نظریه جمهوری اسلامی از نقش و جایگاه والایی برخوردارند. این جایگاه که در مفاهیم متعددی در قانون اساسی انعکاس یافته، نقش بنیادینی در نظریه پشتیبان قانون اساسی دارند. واژگانی مثل فقه و فقها در قوانین جمهوری اسلامی، ابرمفاهیمی‌اند که نقش سازنده‌ای در نظریه جمهوری اسلامی دارند. ابرمفهوم به این معنا که معنایی نهفته در آن است که تعیین‌کننده چارچوب‌های معنایی دیگر مفاهیم

در نظریه حکومت اسلامی منعکس شده در قانون اساسی ایران است. مطابق آنچه درباره این مفاهیم وجود دارد، فقیهان واجد وظایفی روشن در ساختارهای سیاسی حکومتی‌اند و به روشنی می‌توانند در اضلاع مختلف حکومت دینی مشارکت کنند. فارغ از این گروه، بخش عظیمی از روحانیان قرار دارند که فاقد چنین نقشی سازمانی در حکومت‌اند و معمولاً نیز به انجام رسالت‌های سنتی خود، یعنی فهم دینی و ترویج آن همت می‌گمارند. با این وجود، همواره این پرسش وجود دارد که رسالت انقلابی هر دو گروه از روحانیان در قبال نظام جمهوری اسلامی چیست؟ و آنان باید چه وظایفی برعهده گیرند؟ در پاسخ به این پرسش‌های کلیدی، انظار گوناگونی وجود دارد که از جمله می‌توان به طرح «روحانیت انقلابی» پرداخت تا شاید پاسخی به این پرسش باشد. در این نوشتار تلاش شده

است تا رسالت انقلابی روحانیان داخل و خارج از قدرت، بررسی و نحوه تعامل آنان با نظام اسلامی مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، این مقاله می‌کوشد در ذیل دو عنوان:

۱. منزلت حقوقی روحانیت در نظریه جمهوری اسلامی؛
۲. منزلت انقلابی (غیرحقوقی) روحانیت در جمهوری اسلامی، به بررسی تعامل روحانیت انقلابی با نظام اسلامی پردازد.

بدون تردید، عالمان دینی در نظریه جمهوری اسلامی از نقش و جایگاه والایی برخوردارند. این جایگاه که در مفاهیم متعددی در قانون اساسی انعکاس یافته، نقش بنیادینی در نظریه پشتیبان قانون اساسی دارند. واژگانی مثل فقه و فقها در قوانین جمهوری اسلامی، ابرمفاهیمی‌اند که نقش سازنده‌ای در نظریه جمهوری اسلامی دارند.

۱. روحانیت در قدرت و مشکله انقلابی ماندن نهاد روحانیت

۱-۱. منزلت حقوقی روحانیت در نظریه جمهوری اسلامی

برخلاف قوانین اساسی و عادی مشروطیت که از واژه روحانیت استفاده نشد و به جای آن از کلمات "حجج اسلام"، "علمای اعلام"، "مجتهدان" و "فقه‌های متدینان" سخن به میان آمد، در مقدمه قانون اساسی و نیز قوانین عادی

جمهوری اسلامی، از این اصطلاح بسیار استفاده شده است. در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه که می‌بایست تمام «مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام ص نداشته باشد، تشخیص چنین مخالفتی بر عهده علمای اعلام نهاده شد تا تعدادی از مجتهدین و فقه‌های متدینین که مطلع از مقتضیات زمانند بر موادی که در مجلس عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غور نموده و هریک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد را رد نمایند تا عنوان قانونیت پیدا نکند.»^۱ البته به غیر از هیئت نظارت بر مصوبات مجلس، قشر روحانیان نیز در قوه مقننه نیز مشارکت جسته و به عنوان مثال از مجموع ۱۶۱ نماینده دوره اول مجلس شورای ملی، ۴۷ نفر یا حدود ۲۹ درصد از علما و طلاب^۲ به نمایندگی برگزیده شدند.^۳ گرچه مقدمه قانون اساسی جمهوری

به غیر از واژه «روحانیت»، کلمات «فقه‌ها»، «فقه‌های عادل»، «فقه‌های جامع الشرایط»، «فقه‌های واجد الشرایط»، «علمای اسلام»، «العلماء» و «مراجع تقلید» نیز در مقدمه و متن قانون اساسی جمهوری اسلامی به کار رفته‌اند که استعمال آن‌ها نه تفننی، بلکه بار معنایی خاصی دارد.

اسلامی ایران ارزش حقوقی ندارد، اما زمینه‌ساز اصول قانون اساسی است.^۴ در این مقدمه، ضمن شرح مختصری از مبارزات و طلیعه نهضت اسلامی ایران و نیز عوامل شکل‌گیری آن، از واژه «روحانیت» و «روحانیت مبارز» هم استفاده شده است. جمله «در نهضت‌های اخیر، خط فکری اسلامی و رهبری روحانیت مبارز سهم اصلی و اساسی را برعهده داشت»، نشان می‌دهد که این واژه در فرهنگ حقوق

جدید ایران جا افتاده و رسمیت یافته است.^۵ گرچه مراد از واژه «روحانیت» در قوانین جمهوری اسلامی ایران، همه افرادی است که این عنوان بر آنان صدق می‌کند؛ اعم از این که مرجع تقلید یا در سطوح پایین‌تر حوزه قرار گرفته باشند؛ اما در ماده ۱۶ آیین‌نامه دادرها و دادگاه‌های ویژه روحانیت نیز گفته شد است: «روحانی به کسی اطلاق می‌گردد که ملبس به لباس روحانیت باشد یا در حوزه مشغول تحصیل باشد یا اگر به کار دیگری مشغول است، عرفاً روحانی محسوب گردد.»^۶ در این آیین‌نامه که در مورخ ۱۳۶۹/۵/۱۴ به تصویب مقام معظم رهبری رسیده است، روحانی بودن مقید به لباس ویژه آنان نشده است.

به غیر از واژه «روحانیت»، کلمات «فقه‌ها»، «فقه‌های عادل»، «فقه‌های جامع الشرایط»، «فقه‌های واجد الشرایط»، «علمای اسلام»، «العلماء» و «مراجع تقلید» نیز در مقدمه و

متن قانون اساسی جمهوری اسلامی به کار رفته‌اند که استعمال آن‌ها نه تفننی، بلکه بار معنایی خاصی دارد. گذشته از این که منظور از این واژگان چیست و مصداق آن‌ها کدام است، به نظر می‌رسد که این مفاهیم نقش بنیادینی در نظریه پستی‌بان قانون اساسی جمهوری اسلامی دارند. هم‌چنان که برخی از نویسندگان اشاره کرده‌اند،^۷ مفاهیم بنیادین، مفهوم‌هایی نیستند که به سادگی چیزهایی را بازگو کنند، بلکه خود ایجادگر چیزها، ساختارها و نهادهایی متناسب‌اند. به همین دلیل، واژگان فقه و فقها در قوانین جمهوری اسلامی، ابرمفاهیمی‌اند که نقش سازنده‌ای در نظریه جمهوری اسلامی دارند. ابرمفهوم به این معنا که معنایی نهفته در آن است که تعیین‌کننده

چارچوب‌های معنایی دیگر مفاهیم در نظریه حکومت اسلامی منعکس شده در قانون اساسی ایران است. در میان مفاهیم یادشده، مفهوم فقیه/فقها، مفهومی ناظر بر کل مفاهیم آمده در قانون اساسی‌اند که اعتبار و حجیت همه چیز را به خود باز می‌گرداند و حکومت، بدون حضور و وجود او، «طاغوت» می‌شود. به هر حال، انرژی نهفته در مفاهیم بنیادین قانون اساسی جمهوری اسلامی، در مقایسه با قانون اساسی مشروطه را نمی‌توان نادیده گرفت و به راحتی از کنار آن‌ها

عبور کرد. اگر در متمم قانون اساسی مشروطه، علمای اعلام در هیئت نظارت بر مصوبات مجلس شورای ملی، حضور به هم می‌رساندند، ولی مفهوم «فقیه» در کلیت آن قانون، مفهومی ناظر بر کلیه مفاهیم نبود و مأموریت فقها با احراز عدم مخالفت قطعی مصوبات مجلس با قوانین شرع مقدس به پایان می‌رسید. گرچه در خارج از پارلمان و دولت، روحانیت هم‌چنان بر منصب قضا می‌نشست و محاکم حقوقی در اختیار آنان بود؛ اما دین و دولت از هم متمایز و مناصب عرفی و شرعی از هم تفکیک شده بود. این در حالی است که مجموعه مفاهیم آمده در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به نوعی در پیوند با مفهوم فقیه/فقها معنا می‌یابند و تنها می‌توان از دریچه این مفهوم، رابطه میان دو

جهان سیاست و مذهب در ایران پس از انقلاب را بیان کرد و خطوط در هم تنیده دین و سیاست را بازتعریف کرد. به سخنی دیگر، اگر در مشروطه، فقیه تنها بر بخشی از نظم سیاسی اشراف داشت، ابرمفهوم فقه/فقها، بر همه مفاهیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هم اشراف دارد و هم اشراف می‌کند و هم زمان، دین و دولت را به هم می‌بافد. این در هم تنیده‌گی که نظریه حکومت اسلامی/ولایت سیاسی فقیه در ایران را تجلی می‌بخشد، به ناچار فقیه/فقیهان را در جایگاهی

ابرمفهوم فقه/فقها، بر همه مفاهیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هم اشراف دارد و هم اشراف می‌کند و هم زمان، دین و دولت را به هم می‌بافد. این در هم تنیده‌گی که نظریه حکومت اسلامی/ولایت سیاسی فقیه در ایران را تجلی می‌بخشد، به ناچار فقیهان را در جایگاهی قرار می‌دهد که برخاسته از ذات نظریه است و نظریه، بدون حضور فقیه/فقیهان، معنای محصلی ندارد.

قرار می‌دهد که برخاسته از ذات نظریه است و نظریه، بدون حضور فقیه/فقه‌پیمان، معنای محصلی ندارد. به همین دلیل، نقش آنان در ساختار حکومت دینی، بیشتر به جایگاهی که آنان در نظریه حاکمیت دوگانه الهی و مردمی دارند، باز می‌گردد. از این رو، حضور روحانیت در این ساختار، نه به خاطر امتیازهای طبقاتی / گروهی از جامعه، بلکه به دلیل اقتضات دینی بودن اساس حکومت در ایران بعد از انقلاب است که به طور اجمال به آن اشاره کردیم. در مقدمه قانون اساسی درباره شیوه حکومت اسلامی آمده است:

«حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع

طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و

هم‌فکر است که به خود

سازمان می‌دهد تا در

روند تحول فکری و عقیدتی،

راه خود را به سوی هدف

نهایی (حرکت به سوی الله)

بگشاید. ملت ما در جریان

تکامل انقلابی خود، از

غبارها و زنگارهای طاغوتی

زدوده شد و از آمیزه‌های

فکری بیگانه، خود را پاک

نمود و به مواضع فکری و

جهان‌بینی اصیل اسلامی

بازگشت و اکنون بر آن

است که با موازین اسلامی،

جامعه نمونه خود را بنا کند

بر چنین پایه‌ای، رسالت

قانون اساسی این است که

زمینه‌های اعتقادی نهضت

را عینیت بخشد و شرایطی را به وجود آورد که

در آن انسان با ارزش‌های والا و جهان‌شمول

اسلامی پرورش یابد.»^۸ این آرمان والا، تنها

در سایه تأسیس نهادها و بنیادهای حکومتی

تحقق می‌یابد. براساس تلقی مکتبی از حکومت،

«صالحان، عهده‌دار حکومت و اداره مملکت

می‌گردند و قانون‌گذاری که مبین ضابطه‌های

مدیریت اجتماعی است، بر مدار قرآن و سنت

جریان می‌یابد. بنابراین، نظارت دقیق و جدی

از ناحیه اسلام‌شناسان عادل و پرهیزکار و متعهد

(فقه‌های عادل) امری محتوم و ضروری است.»^۹

این نظارت که برخلاف نظریه میرزای نائینی در

انقلاب مشروطه، مفهومی اعم از نظارت / ولایت

دارد، عملاً پای جمعی از روحانیان و فقه‌های

اسلام‌شناس را به ساختار سیاسی باز می‌کند و

آنان را در لایه‌های مهمی از

قدرت مستقر می‌سازد. این

مناصب^{۱۰} عبارت‌اند از:

۱. منصب‌هایی که باید

نسبتی با شرایط فتوا با اذن

از امام علیه السلام داشته باشند؛

این مناصب که در ولایت

سیاسی فقیه جامع‌الشرایط

بر مقدرات کشور اسلامی

و نیز ولایت بر قضا، تجلی

می‌یابند، عملاً در اختیار

فارغ‌التحصیلان بلندپایه

حوزه‌های مقدس شیعی

قرار دارند. به همین دلیل،

در مقدمه قانون اساسی

آمده است: «براساس ولایت

امرو و امامت مستمر، قانون

اساسی زمینه تحقق رهبری

نیازمند اذن از سوی امام

معصوم علیه السلام است و تا از سوی

امام معصوم علیه السلام اذن در

تصرف در امور مردم نداشته

باشند، نمی‌تواند بر امور

عمومی مردم ولایت کند و یا به

داوری مراجعات پردازد. از این

رو، فردی که به سمت ریاست

در قوه قضائیه منصوب

می‌شود، براساس اصل ۱۵۷

قانون اساسی، باید واجد

شرایط زیر باشد: ۱. مجتهد

عادل باشد؛ ۲. آگاه به امور

قضایی باشد؛ ۳. مدیر و مدبر

باشد.

فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.^{۱۱} هم‌چنان‌که اشاره خواهیم کرد، واژه «حاکم» که در اغلب ادبیات فقه شیعه، مقسمی برای دوگانه قاضی و فرمان‌رواست، منصبی است که علاوه بر جامعیت شرایط فتوا، نیازمند اذن از سوی امام معصوم علیه السلام است و تا از سوی امام معصوم علیه السلام اذن در تصرف در امور مردم نداشته باشند، نمی‌تواند بر امور عمومی مردم ولایت کند

و یا به دآوری مرافعات بپردازد. از این رو، فردی که به سمت ریاست در قوه قضائیه منصوب می‌شود، براساس اصل ۱۵۷ قانون اساسی، باید واجد شرایط زیر باشد:

۱. مجتهد عادل باشد؛

۲. آگاه به امور قضایی باشد؛

۳. مدیر و مدبر باشد.

۲. مناصبی که تنها نسبتی با شرایط فتوا دارد و چون ماهیتاً مداخله‌ای آمرانه در زندگی مردم نمی‌کند، نیازی به اذن امام علیه السلام ندارد، از جمله این مناصب می‌توان به شش عضو شورای نگهبان و نیز اعضای مجلس خبرگان رهبری اشاره کرد. وظیفه اصلی شورای

این دسته از روحانیان که در درون ساختارهای مختلف قدرت سیاسی حضور دارند، باید همواره بدانند که حراست از دین و نهاد متولی دین، بر دولت برتری دارد. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، اما آنچه باقی می‌ماند، دین است که حراست از آن برعهده همه روحانیت است. این تقدم، اقتضای کندروحانیت در هر موردی که احساس کند که نحوه حضورش در ارکان مختلف حکومت، موجب تضعیف دین می‌شود، لازم است در چنین امری بازنگری کند.

نگهبان، پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از طریق نظارت بر قوانین و مقررات مصوب می‌باشد. آن قسمت از نظارت که مربوط به تطبیق قوانین با شرع است، متخصص و عالم دینی را می‌طلبد که به تمامی زوایای شرع اسلام واقف بوده باشد؛ لذا از دوازده نفر اعضای شورای نگهبان، شش نفر آن‌ها از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز می‌باشند که انتخاب این عده با مقام معظم رهبری است. شش نفر دیگر، از حقوق‌دانان برجسته‌اند که وظیفه تطبیق مصوبات مجلس را با قانون اساسی

به عهده دارند. علاوه بر این و براساس اصل ۱۰۷ قانون اساسی، پس از امام خمینی علیه السلام که توسط اکثریت قاطع مردم به رهبری و مرجعیت شناخته و پذیرفته شد، تعیین رهبر به عهده خبرگان مردم است و تشخیص چنین فردی برعهده مجتهدان نهاده شده است.^{۱۲} مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره دراموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر

شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود. برخی از اعضای این نهاد به ناچار از میان فقها و روحانیان انتخاب می‌شوند که خارج از مجمع، مسئولیت حکومتی دارند.^{۱۳} به غیر از این موارد، مناصب و پست‌هایی مثل ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس شورای اسلامی که لازم است در شرایط رقابت‌آمیز به دست آیند، استثنا شده و روحانیان در شرایطی برابر می‌توانند با افراد مکلا به رقابت بپردازند. ساختار و نهادهای سیاسی اصلی، که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به دست روحانیان اداره می‌شود و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز تعبیه شده است.^{۱۴}

۲-۱. روحانیت در قدرت و الزامات انقلابی بودن

نهاد روحانیت

آنچه اشاره شد از منزلت روحانیت در نظریه جمهوری اسلامی است. در این نظریه، روحانیت عملاً از موقعیت مدنی خود خارج و بخشی از سازمان سیاست شده و این می‌تواند عملاً او را از مردم جدا و در کنار ابزار قدرت قرار دهد و بدین‌گونه، وجه انقلابی و انتقادی‌اش را تضعیف کند. در واقع حضورش در قدرت می‌تواند او را توجیه‌کننده روندها و رویه‌های سیاسی نماید و توان انتقادی‌اش را کاهش دهد. از این رو، این پرسش اهمیت می‌یابد که آیا انقلابی بودن، خصلت ملازم روحانیان خارج از قدرت است و یا این‌که آنان نیز که در قدرت‌اند باید انقلابی بمانند؟ بی‌شک مراد از انقلابی بودن، شامل هر دو گروه است. اما آنچه مهم است، آن‌که انقلابی بودن برای روحانیتی که در قدرت است چه مفهومی دارد و چگونه می‌تواند آن را با منزلت حقوقی‌اش ترکیب نماید؟ به عنوان مثال، ولی فقیه که عالی‌ترین مقام روحانی در حکومت دینی است، چگونه انقلابی می‌ماند؟

آیا انقلابی بودن او تنها به ایستادگی‌اش در مقابل نفوذ اجانب تقلیل می‌یابد و یا این‌که در حوزه داخلی نیز رسالتی انقلابی دارد؟ بی‌تردید ولی فقیه باید آخرین ملجأ مردم از تعدیات و بی‌عدالتی‌های جاری در سازمان سیاست و قضا باشد. این بدین معناست که او در دوران امر بین حاکمیت و مردم، باید طرفدار حقوق مردم در قبال حقوق نظام سیاسی باشد. تنها در چنین شرایطی است که فقیه به منزلت و رسالت خود عمل کرده است. طبیعی است که چنین رویکردی باید در تمام مناصبی که روحانیت در آن منزلت حقوقی دارد تکرار شود؛ اما تجمیع منزلت حقوقی و رسالت انقلابی این دسته از روحانیان، الزامات خاصی دارد که رعایت آن‌ها می‌تواند تجمیع‌کننده نقش حقوقی و نقش مدنی (انقلابی) آنان باشد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) روحانیت تا آن‌جا که می‌تواند باید خود را از ورود به دسته‌بندی‌های سیاسی دور سازد تا بدین‌گونه نهاد خود را در مقابل بخشی از مردم و نیروهای مدنی و سیاسی قرار ندهد. در واقع، روحانیت باید نقشی پدری برای همه گروه‌ها و جناح‌های سیاسی ایفا نماید و آخرین ملجأ آن‌ها حتی در بین گروه‌های غیرمذهبی باشد. روحانیت باید هنر تعامل با تمامی تنوعات دینی، مذهبی و سیاسی را بداند و از آنان بر مشترکات انسانی مراقبت نماید. شاید اشتغالات زیاد روحانیت در سیاست‌ورزی و نشستن در موضع قدرت، موجب دوری آنان از رسالت انقلابی‌گری‌شان شده است.

ب) اصرار مدام روحانیت بر «لزوم حفظ نظام» و تقدم آن حتی بر احکام اولیه اسلام، به شدت آن را «محافظه‌کار» نموده و از دیدن

معایب منزلت حقوقی خود محروم ساخته است. احترام‌های پی‌درپی اطرافیان و تملق‌گری برخی از آنان سبب می‌شود که این دسته از روحانیان، روحیه خودانتقادی را از دست داده و همواره توجیه‌کننده وضعیت خود باشند. این خودانتقادی، می‌تواند دربرگیرنده ارزیابی توانمندی خود در تداوم مسئولیت و نیز بررسی عملکرد روزانه او باشد. به همین دلیل، وجه انقلابی‌گری او اقتضا می‌کند که با قدرت را به دیگری واگذار نماید و یا منزلت حقوقی خود را از طریق نقدهای رودررو پالایش دهد.

ج) این دسته از روحانیان که در درون ساختارهای مختلف قدرت سیاسی حضور دارند، باید همواره بدانند که حراست از دین و نهاد متولی دین، بردولت برتری دارد. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، اما آنچه باقی می‌ماند، دین است که حراست از آن برعهده همه روحانیت است. این تقدم، اقتضا می‌کند روحانیت در

هر موردی که احساس کند که نحوه حضورش در ارکان مختلف حکومت، موجب تضعیف دین می‌شود، لازم است در چنین امری بازنگری کند و بدین‌گونه دامن دین را منزه نگه دارد.

۲. روحانیت خارج از قدرت و رسالت انقلابی نهاد روحانیت

به غیر از عالمان و فقیهانی که نقش روشنی در ساختار جمهوری اسلامی دارند، مابقی آنان که فاقد منزلتی قانونی در ساختار

جمهوری اسلامی‌اند؛ چه تکلیف و رسالتی در قبال جامعه و نظام جمهوری اسلامی دارند؟ و باید چه موضعی در قبال آنچه در جمهوری اسلامی می‌گذرد برگزینند؟ آیا آنان، نظارت و مشارکت در حکومت دینی را به گروه اول سپرده و خود باید به انجام رسالت‌های سنتی در حوزه بپردازند؟ یا این‌که آنان نیز به‌رغم حضور برخی از همگنان خود در ساختارهای قدرت، وظایفی روشن دارند و باید به گونه‌ای دیگر به مدد ولی فقیه زمان بپردازند؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، الگوها و مدل‌های متعددی بیان شده که در این جا، تنها بر الگویی مقتبس از آرای مقام معظم رهبری تأکید می‌شود. این الگو، الگویی است که به هم‌افقی با بسیاری از حوزویان رسیده است. از نظر ایشان، «نسبت روحانیت با نظام اسلامی، نسبت روشنی است. نسبت روحانیت و حوزه‌های علمیه با نظام اسلامی، نسبت حمایت و نصیحت است.

حمایت در کنار نصیحت، دفاع در کنار اصلاح.»^{۱۵} این الگو که ظاهری بسیط دارد، وظیفه حوزه‌های علمیه را در شرایطی که دولت، اسلامی است، حمایت همراه با نصیحت می‌داند. این بدین معناست که اگر در گذشته، رابطه روحانیت با دولت‌های جائر بر حسب الگوی «در کنار ملت و در برابر دولت» تعریف می‌شد، در دوره جمهوری اسلامی معنایی ندارد و روحانیت نه در برابر دولت، بلکه در کنار

به‌رغم نکات ارزشمندی که در این الگو وجود دارد، اما هنوز به نظر می‌رسد چندان شفاف و عملیاتی نشده است. در واقع، این‌که چگونه این الگوی عام به مدلی عملی در تعامل روحانیت با سازمان سیاست تبدیل شود و پیامدهای منفی الگوی جاری را برطرف نماید، نیازمند تأملات گسترده‌ای است که کمتر در شرح این الگو مشاهده شده است.

آن، لازم است به ترسیم چنین رابطه‌ای بپردازد. نصیحت در تعبیر آیه‌الله خامنه‌ای، به معنای آن است که روحانیت ملاحظهٔ رفاقت و دوستی با دولت‌مردان را نادیده بگیرد و به نصیحت دولت بپردازد؛ البته به شرط این‌که موجبات زمین‌زدن دولت فراهم نشود^{۱۶} و دولت بی‌ثبات نگردد. از این رو، «در فرضی که نظام حاکم، جائر باشد، وظیفهٔ حوزه‌های علمیه قیام در مقابل آن و ریشه‌کن کردن آن است. این الگو، همان الگویی است که امام خمینی در تقابل با سلطنت پهلوی برگزید.»^{۱۷} مستند این الگو هم «و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة الظالم ولا سغب مظلوم» است؛ اما در شرایطی که حکومت برخاسته از مردم و عدل باشد، وظیفهٔ روحانیت و حوزه‌های علمیه، حمایت و نصیحت‌کردن است. از این رو، وظیفهٔ حوزه‌های علمیه در هر دو نوع حکومت، همان امر به

معروف و نهی از منکر است؛

منتهی تحقق این وظیفه

در دو حکومت، مراتبی دارد؛

مرتبهٔ امر به معروف و نهی از

منکر در دولت جائر، به قیام

علیه او منجر می‌شود؛ اما

امر به معروف در حکومت

اسلامی، در همان مرحلهٔ

نصیحت به ائمهٔ مسلمین

باقی می‌ماند؛ چون در عرض

چنین وظیفه‌ای، حمایت از

حکومت اسلامی نیز وجود

دارد. وظیفهٔ دولت عادل هم

حمایت کامل از روحانیت در

عرصه‌های مختلف سیاسی و

اجتماعی است.^{۱۸}

به‌رغم نکات ارزشمندی که در این الگو وجود دارد، اما هنوز به نظر می‌رسد چندان شفاف و عملیاتی نشده است. در واقع، این‌که چگونه این الگوی عام به مدلی عملی در تعامل روحانیت با سازمان سیاست تبدیل شود و پیامدهای منفی الگوی جاری را برطرف نماید، نیازمند تأملات گسترده‌ای است که کمتر در شرح این الگو مشاهده شده است. این پرسش، آن‌گاه کلیدی‌تر می‌شود که الگوی حمایت و نظارت با مفهوم دیگری مثل روحانیت انقلابی ترکیب شود و طبعاً نیز پرسیده شود که چه سنتزی از این ترکیب، دربارهٔ تعامل روحانیت انقلابی با نظام اسلامی تولید می‌شود؟ به همین دلیل، باید به ترسیم خطوطی دربارهٔ تعامل آن دسته از روحانیان زد که مشارکتی در ارکان حکومت دینی ندارند. به عبارتی دیگر، آنان باید چه وظایفی برعهده گیرند که انجام آن‌ها بتواند روحانیت

انقلابی را از لایه‌های منفعل و

غیرانقلابی حوزه متمایز سازد

و بر بالنده‌گی نهاد مقدس

روحانیت در ذیل حکومت

دینی بیفزاید. این ویژگی‌ها

که اقتباسی از تجارب تاریخی

روحانیت انقلابی در ایران

است عبارت‌اند از:

۱-۲. محافظت از وقار

سیاسی و تجنب از

رادیکالیسم سیاسی

روحانیت به دلیل این‌که

باید نقش رهبری و معنوی

خود در جامعهٔ مذهبی

را حفظ کند، نباید نهاد

مقدس خود را دست‌خوش

نظارت، روحانیت را در

موقعیتی قرار می‌دهد تا

او توجیه‌کنندهٔ روندها و

تصمیمات کارگزاران در کشور

نباشد و به هنگام تراحم میان

منافع مردم و دولت، جانب

مردم را بگیرد و بدین‌گونه از

محتوای مردم‌سالارانهٔ نظریهٔ

جمهوری اسلامی، حمایت

ورزد. در واقع، آنچه از نظر

امام خمینی برای روحانیان و

عالمان دینی خارج از قدرت

اهمیت داشت

حوادث و هیاهوهای زودگذر سیاسی کند و تودهٔ طلاب را متأثر از مناقشات تهران به گروه‌بندی‌های سیاسی تقلیل دهد. گذشته از این‌که برخی از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی نگاهی ابزاری به مجموعهٔ روحانیت دارند و اغلب جهت مشروعیت‌بخشی به افکار و رفتار سیاسی خود به روحانیت نزدیک می‌شوند، اساساً قرار گرفتن حوزه‌های علمیه در امتداد مناقشات تهران، آسیب‌های زیادی به نهاد روحانیت زده است. مروری بر تحولات درونی حوزهٔ علمیهٔ قم از دورهٔ مرحوم آیه‌الله بروجردی به

این‌سو، نشان می‌دهد که قداست این نهاد، وابسته به تجنب‌جستن از حوادث منتهی به تهران بوده است. از این رو، بی‌احترامی به شخصیت‌های سیاسی و شعاردادن‌هایی که خارج از نزاکت‌های طلبگی است، سبب می‌شود که مردم نسبت به روحانیت احترامی همچون گذشته نکنند. روحانیت آن‌گاه که حقوق مردم ضایع می‌شود و یا این‌که دین و شریع اسلامی در کشاکش منازعات سیاسی به محاق می‌رود، باید بخروشد و نسبت به آنچه در سپهر سیاست می‌گذرد، بی‌تفاوت نماند. از این رو، انقلابی‌بودن روحانیت به معنای سیاسی‌کردن حوزه و شعاردادن علیه این و آن نیست. به همین دلیل، حوزه باید همواره از

انقلاب ایران اگر در آینده بخواهد به نتیجه برسد و هم‌چنان پیروزمندان به پیش برود، می‌باید باز هم روی دوش روحانیان و روحانیت قرار داشته باشد. اگر این پرچم‌داری از دست روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح روشن‌فکران بیفتد، یک قرن که هیچ، یک نسل که بگذرد، اسلام به کلی مسخ می‌شود؛ زیرا حامل فرهنگ اصیل اسلامی در نهایت باز هم همین گروه روحانیان متعهد هستند.

رادیکالیسم سیاسی حذر و به سیاسیون رادیکال، مجالی برای فعالیت ندهد تا وقار سیاسی و نماد اعتدال‌گرایانه خود را محفوظ نگه دارد. ۲-۲. بیان تفسیری نوگرایانه از حقیقت اسلام

مروری بر مفهوم روحانیت انقلابی در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد که انقلابی، وصف گروهی از روحانیان بود که نه تفسیری سکولاریستی از اسلام داشتند و نه تفسیری سنتی یا سلفی‌گرایانه. در واقع، آنان در میان دو جریان‌ی بودند که یا شریعت را به محاق می‌بردند و یا تأسیس دولت دینی را از کار می‌انداختند. سکولاریسم، با فردی‌کردن دین، رسالتی اجتماعی برای دین قایل نبود و بر مدنی و نه شرعی‌بودن دولت تأکید می‌کرد. سنتی / سلفی‌گری نیز بدون توجه به الزامات سیاست و دولت‌مدرن، بر اجرای شریعت تأکید می‌ورزید و بدین‌گونه انعطافی نسبت به آنچه در دورهٔ جدید می‌گذشت، نمی‌داد؛ اما این روحانیت انقلابی بود که با برگزیدن راهی سوم، توانست انقلاب را به پیروزی رساند و شریعت را در قالبی جدید به اجرا درآورد. از این رو، امروزه نیز هرچه روحانیت به سکولاریسم و یا سلفی‌گری نزدیک شود، به نوعی خود را از انقلابی‌بودن تهی کرده و به موجودی منفعل مبدل کرده است. راه سوم،

همانند جریان سنتی و سکولار، هم پیشرفت غرب را دیده و هم عقب ماندگی زندگی مان را؛ اما راه سوم، برای حل چنین بحرانی، دست به دو تفکیک مهم می زند؛ از یک طرف سعی می کند بین «تجدد» و «غرب» فاصله ایجاد کند و بگوید مدرنیته اروپایی به مفهوم غربی بودن یا غربی شدن نیست؛ دوم آن که، آن ها معتقد بودند «دین»، غیر از «سنت» است. در واقع، فرض آنان این بود که دین، ریشه متافیزیکی و وحیانی دارد و در متون خاصی قرار گرفته است؛ اما سنت، درکی است که مسلمانان نه تنها از دینشان، بلکه از تاریخ و زندگی و فرهنگشان دارند. مطابق این دیدگاه، سنتی بودن لزوماً ملازمه ای با دین دار بودن نداشته و ندارد. نتیجه این دو تفکیک، دو اتفاق مهم ذیل بود: اول این که، این جریان معتقد بود نیروی مخرب استعمار، ناشی از فرهنگ غرب است و نه تجدد. به همین دلیل، می توان تجدد را اقتباس کرد و استعمار را کنار زد؛

چراکه تجدد، علم و صنعت می آورد و نحوه استفاده از آن برعهده خودمان است.

دوم آن که، مسائلی چون استبداد و پیامدهای مهم آن، مثل عقب ماندگی، نتیجه سنت است و ربطی به دین ندارد. همین دلایل کافی است که آن ها معتقد باشند که می توان بین عقل و دین هماهنگی به وجود آورد و دین و تجدد را سازگار نمود.

« این در حالی بود که

نیروهای سنتی معتقد هستند که اساساً، امپریالیسم غرب، ذاتی تجدد است و اسلام و سنت یکی هستند. این گروه می گویند: ما چاره ای نداریم که اسلام را بگیریم و عقب ماندگی را هم بپذیریم و اگر نپذیریم، دچار آشفته گی می شویم.»^{۱۹}

۲-۳. نظارت مستمر بر ساختارهای قدرت

علاوه بر محافظت بر وقار سیاسی، به تعبیر امام خمینی، روحانیت باید همواره نقش نظارتی خود بر دولت اسلامی را حفظ نماید و نسبت به آنچه در جمهوری اسلامی رخ می دهد، بی تفاوت نباشد.^{۲۰}

نظارت، روحانیت را در موقعیتی قرار می دهد تا او توجیه کننده روندها و تصمیمات کارگزاران در کشور نباشد و به هنگام تزاخم میان منافع مردم و دولت، جانب مردم را بگیرد و بدین گونه از محتوای مردم سالارانه نظریه جمهوری اسلامی، حمایت ورزد. در واقع، آنچه از نظر امام

خمینی برای روحانیان و عالمان دینی خارج از قدرت اهمیت داشت، هدایت مجموعه جامعه، اعم از مردم و دولت مردان بود که البته می بایست در مکانیسمی خارج از چارچوب های قدرت صورت می پذیرفت تا مبادا ملاحظات و منافع قدرت، مانع بیان حقیقت و نظارت بر عملکرد دولت شود.

۲-۴. اجنبی ستیزی یا مبارزه با فرهنگ غیردینی

اجنبی ستیزی، یکی از مسائل کلی است که

اجنبی ستیزی، یکی از مسائل کلی است که روحانیان باید در این زمینه به طور فعال وارد صحنه شوند. البته مراد از اجنبی ستیزی، نه صرفاً به معنای شعار دادن علیه دولت غربی و نه به معنای تجمع در مقابل سفارت خانه های آنها، بلکه حساسیت نسبت به فرهنگی که به تهدید فرهنگ دینی می پردازد.

۲-۵. پاسداری از

حقوق مردم

از آن جا که روحانیت مروج تحفظ و رعایت حقوق خداوند و مردم است، در کنار انذار به رعایت حق الله، باید بر رعایت حقوق مردم حساسیت نشان دهد تا دولت‌ها حقوق آنان را نادیده نگیرند. در واقع روحانیت آن‌گاه انقلابی است که به هنگام تراحم میان منافع صنفی خود و منافع مردم، دومی را مقدم دارد و به هنگام تراحم منافع دولت و منافع مردم، باز هم منافع

مردم را مقدم دارد و در مقابل تهدیدات دولت بایستد. البته به شرط این‌که دولت راله نکند و متأثر از جناح سیاسی، برخورد جناحی ننماید. از این رو، در مسائل مربوط به مردم، روحانیت باید غیرتمندانه وارد صحنه شود و هیچ تساهل و تسامحی را هم قایل نشود. البته در همه موارد باید با استفاده از روش‌ها و راه‌کارهای علمی و عملی مختلف، چون روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی، مسائل را پیش ببرد. در این قبیل امور، روحانیت باید کاملاً در عرصه حاضر باشد و گوش به زنگ باشد و نبض جامعه را در دست داشته باشد.

«انقلاب ایران اگر در آینده بخواهد به نتیجه برسد و هم‌چنان پیروزمندانه به پیش برود، می‌باید باز هم روی دوش روحانیان و روحانیت قرار داشته باشد. اگر این پرچم‌داری از دست روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح

«انقلاب ایران اگر در آینده بخواهد به نتیجه برسد و هم‌چنان پیروزمندانه به پیش برود، می‌باید باز هم روی دوش روحانیان و روحانیت قرار داشته باشد. اگر این پرچم‌داری از دست روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح روشن‌فکران بیفتد، یک قرن که هیچ، یک نسل که بگذرد، اسلام به کلی مسخ می‌شود

روحانیان باید در این زمینه به‌طور فعال وارد صحنه شوند. البته مراد از اجنبی‌ستیزی، نه صرفاً به معنای شعار دادن علیه دُول غربی و نه به معنای تجمع در مقابل سفارت‌خانه‌های آن‌ها، بلکه حساسیت نسبت به فرهنگی که به تهدید فرهنگ دینی می‌پردازد. حساسیت به معنای نخواهیدن و مرتب درباره نحوه مواجهه فرهنگی با فرهنگ غرب، طراحی کردن است. به عنوان مثال، اگر زمانی احساس شود که نوعی

شیفتگی نسبت به فرهنگ و نمادهای اجنبی در جامعه به وجود آمده است، باید در جهت رفع آن عمل کند. مراد از اجنبی، هر فرهنگ و نمادی است که به تضعیف آموزه‌ها و نهادهای دینی می‌پردازد. گفته می‌شود اواخر حکومت رژیم شاه، در بعضی از جوانان یک شیفتگی خاصی نسبت به فرهنگ آمریکا به وجود آمده بود؛ به نوعی که وقتی اسم آمریکا می‌آمد، حسرت می‌خوردند که چرا در آن‌جا زندگی نمی‌کنند. از این رو، این شیفتگی یک زنگ خطر است و برخورد با آن هم فقط راه‌کارهای سیاسی ندارد و باید کار فرهنگی گسترده‌ای در این زمینه انجام داد؛ یا این‌که احساس شود ارزش‌های دینی در جامعه سست شده است که در این زمینه هم روحانیت باید فعال باشد و نقش اصلی را در اصلاح جامعه به عهده گیرد.

روشن فکران بیفتد، یک قرن که هیچ، یک نسل که بگذرد، اسلام به کلی مسخ می‌شود؛ زیرا حامل فرهنگ اصیل اسلامی در نهایت باز هم همین گروه روحانیان متعهد هستند.»^{۲۱}

۲-۶. به رسمیت شناختن تکثرهای سیاسی

در جامعه

از آن جا که روحانیت در جامعه مذهبی ایران نقش پدر یا حداقل برادر بزرگ را برعهده دارد، هرگز نباید خود را به بخشی از مناقشات جناحی تبدیل نماید و به اصطلاح خود را به یک طرف درگیری مبدل کند و یا به نمایندگی از یک جناح در عرصه‌های مختلف سیاسی وارد صحنه شود؛ چراکه در این صورت، ارزش آن هم به اندازه ارزش یک جناح سیاسی تقلیل خواهد یافت و نقش راهبری خود را از دست خواهد داد و در تنگناهای اجتماعی، ملجأ و مأوای مردم نخواهد بود.^{۲۲}

نتیجه‌گیری

برآیند تأملات اجمالی این مقاله، روشن ساخت که روحانیان خارج از قدرت باید وظیفه‌ای خطیر برعهده گیرند و مکمل همگنان خود در نظام سیاسی باشند. این وظیفه که در فرمایشات رهبر معظم انقلاب، به انقلابی بودن تعبیر شده است، معنای خاصی دارد که باید در آن دقت شود. از این رو، انقلابی بودن درون نظام اسلامی با مفهوم انقلابی بودن در طول نهضت اسلامی، باید بازتعریف شود و روحانیت رسالت همیشگی خویش را در باب انقلابی ماندن را بداند. این مفهوم گران سنگ نباید به سیاست‌زدگی حوزه منتهی گردد و باید خود را در «نظارت مستمر بر روحانیان و بقیه کارگزاران نظام اسلامی، اجنبی‌ستیزی با فرهنگ بیگانه، حساسیت به حقوق مردم در قبال

حقوق دولت و به رسمیت شناختن تکثرهای سیاسی در جامعه» نشان دهد تا منزلت تاریخی و اصیل آنان را تحت الشعاع مجادلات سیاسی قرار ندهد و آنان را هم‌چنان در جایگاه راهبری جامعه نگه دارد.

پی‌نوشت:

۱. اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه چنین است: «مجلس مقدس شورای ملی که به توجّه و تأیید حضرت امام عصر عجل‌الله‌فرجه و بذل مرحمت اعلا حضرت شاهنشاه اسلام - خلدالله سلطانه - و مراقبت حجج اسلامیه - کثرالله امثالهم - و عامه ملت ایران تأسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام ص نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه، برعهده علمای اعلام - ادام الله برکات وجودهم - بوده و هست. لهدذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار، هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مراجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند؛ پنج نفر از آن‌ها را یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود، به دقت مذاکره و غور رسی نموده، هریک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علما در این باب، مطاع و بتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل‌الله‌فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.
۲. احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه، ص ۱۱۹، انتشارات زمینه، تهران، ۱۳۵۹.
۳. با این همه، این حضور به تدریج در دوره‌های بعد کاهش یافت و به گفته شاهپور رواسانی، از دوره دوم مجلس شورای ملی به ۴ و ۳ درصد نیز کاهش یافت. (رک: رواسانی، شاپور، دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری، ص ۳۳۶، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۹۰).
۴. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱؛ اصول و مبانی کلی نظام، ص ۴۲، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، پاییز ۱۳۷۴.
۵. حائری، علامه علی، پژوهشی درباره حقوق روحانیت از

نظر قوانین ایران، ص ۱۵۱-۱۵۲، انتشارات خاقانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.

۶. ابلاغ قانون تشکیل دادسراها و دادگاه‌های ویژه روحانیت و حدود صلاحیت و آیین دادرسی آن‌ها توسط محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر مقام معظم رهبری، به محمدی ری شهری، دادستان دادگاه ویژه روحانیت، مورخ، ۱۳۶۹/۵/۱۴. (به نقل از: پرتال اطلاع‌رسانی وکالت آنلاین).

۷. نیکفر محمدرضا، تاریخ مفهوم‌ها (به نقل از: داود فیرحی، فقه و سیاست در ایران معاصر، ص ۲۸۰، نشرنی، تهران، ۱۳۹۳).

۸. مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (به نقل از: سایت مرکز پژوهش‌های اسلامی مجلس شورای اسلامی).

۹. همان.

۱۰. مناصبی مثل ولایت مطلقه امر؛ عضویت در شورای نگهبان؛ نظارت بر انتخابات؛ تفسیر قانون اساسی؛ عضویت در مجلس خبرگان رهبری؛ ریاست قوه قضائیه؛ ریاست دیوان عالی کشور؛ دادستان کل کشور؛ عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی؛ عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ وزارت اطلاعات.

۱۱. مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۱۲. در قانون انتخابات مجلس خبرگان، شرایطی به شرح زیر آمده است:

خبرگان منتخب مردم، باید دارای شرایط زیر باشند: الف) اشتهار به دیانت و وثوق و شایستگی اخلاقی؛ ب) اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعض مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد؛ ج) بینش سیاسی و اجتماعی و آشنایی با مسائل روز؛ د) معتقد بودن به نظام جمهوری اسلامی ایران؛ ه) نداشتن سوابق سوء سیاسی و اجتماعی. ۱۳. تعداد اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام ۴۴ نفر ثابت و ۱ نفر میهمان متناسب با موضوع آن جلسه است که اعضای ثابت هر پنج سال یک‌بار و از طریق حکم رهبری انتخاب می‌شوند. شخصیت‌های حقوقی عضو عبارت‌اند از:

الف) رؤسای سه قوه؛

ب) فقهای شورای نگهبان؛

ج) دبیر شورای عالی امنیت ملی؛

د) وزیر یا رئیس دستگاهی که موضوع مورد بحث به آن دستگاه مربوط است؛

ه) رئیس کمیسیون متناسب با موضوع بحث از مجلس شورای اسلامی.

۱۴. امام جمعه زاده، سیدجواد، شهرام‌نیا، امیرمسعود و

نجات‌پور، مجید، «مقایسه روحانیت شیعه در انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی، ش ۳۹.

۱۵. دیدار مقام معظم رهبری با جمعی از طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۱۶. ایشان در همان تاریخ در دیدار با اعضای جامعه مدرسین فرمودند: «من اعتقاد به نصح دارم؛ یعنی واقعاً معتقدم اگر جامعه مدرسین یک مورد اشتباهی می‌بیند، ملاحظه رفاقت و دوستی نکنند؛ نصیحت کنند؛ منتهی مراقب باشند که یک جهت‌گیری عامی برای زمین‌زدن دولت ایجاد نشود.»

۱۷. صاحب‌به با حجة الاسلام نواب، درباره «وظیفه حوزه علمیه نسبت به حکومت»، نشریه حریم امام، ش ۲۹، ۲ شهریور ۱۳۹۱.

۱۸. همان.

۱۹. فیرحی، داود، «در جست‌وجوی راه سوم، درس‌گفتارهای تاریخ اندیشه سیاسی ایران» (به نقل از سایت وی).

۲۰. موسوی خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۱۴. ۲۱. مرتضی مطهری، به نقل از پایگاه جامع استاد شهید مطهری.

۲۲. فراتی، عبدالوهاب، روحانیت و سیاست، مسائل و پیامدها، ص ۱۶۲. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.